

در دو مجلد که عبارت از آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و خجالت است و چون افهام انباء زمان در فهمیدن عجایب کلام
 فاضلان تصحیح و تصحیح آن کتاب مرغوب و در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه عالی از بسیاری قایم الحار با بکار نیست روزی
 پس از الطبع مجلد اول آن کتاب در پی چند جلد از جلد اول اشارت را بمحض درس است و آورده اند که بعد از آنجا هم درس طلب
 بفروشد پس مرحوم آقا سید برهم آمد و بر منبر بالا شد و گاهی با طراف کرد و گفت این چه کتاب است معروف است که
 حاجی است استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام بگوید این رسیده که پسیم پس یک مجلد بدست استاد داد پس نیم صبح را
 مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجاه و دینار است استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
 و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه علوشان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان دوم
 نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بجنیدند و لیکن آن اخلاق استاد داشت با آن وسیع و تعمیری
 مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از شهر تهر در روز کار بود عابد و با وسیع لیکن سو خلق طبیعی داشت و شب قدر را
 ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح عبادت ملک علام قیام نموده و معلوم است که شب قدر از شبهای سال
 قطعاً بیرون نیست هرگز مرفعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این بیت مرفعه نکردم و میخواستم رساله بنویسم
 لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوان بنم طاقت آتش جهنم ندارد پس بر
 او رساله نوشتم و اگر از خارج اذاعتوا می پرسیدند میگفت که فیلانم بر رساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
 حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که آن
 فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این نخواهی که بتو میدهم اسراف نکنی و با اعتدال سنج کسی از آن پس خرج یکماه را با میداد که بکسیکه
 خدمت ایشان برای همی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرا غسال را از او سوال کرد
 آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان فتن چیزی در زیر کوشش میکنیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوئیم خوشا بعد از
 که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی که باسی زرقی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی ما زندانی از کمان
 و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بود یکی از اساتید معقول این فقیر مولف کتاب است و از زبان آقا سید رضی بجای سانیذ که
 که او گفته است که ملا با دین ندارد حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدل شنیده ام که تو گفته که ملا با دین ندارد
 یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو در ای دین من است و دین من و دین تو دین ما مورم که هر که را در
 دین من باشد تقبل بیاورم پس سید با لبه بی عرض کرد که مرا جنون ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته ام
 و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و ما هم مطلع بر جنون من است و اهل خبر است و این ایام قرار شد که مرا مجامع
 کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصغمان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او
 در گذشت لیکن او را نفعی از بلد فرمود پس سید مدت یک سال یا زیاد تر در نجف آباد که یکی از قری اصغمان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که با صفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم
 صفهان با حاجی که اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و بانکه زمانی آن حاکم مغزول و شکوب و مخدول گردید پس جناب حاجی رفته با
 نوشت و این بیت را در آن روح نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب تا صبح کند - و از جمله آیات
 آن جناب کتاب مہناج است که در فقه است و سه مجلد است و بر شروع بی اندازه و اشتغال دارد و جامع بین السطح والاسفل
 است و من از آن جناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او شش
 نفر می نشستند و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از ہمسا یگانش طبله و لعب و ساد و
 اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نبرد و فرستاد که این عمل با ترک کن آن شقی در جواب گفت که با قای خود بگو غل
 بخایه من بگرد آن شخص همین مضمون را با قای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بچرخ رفت بعد از نماز موعظه فرمود
 و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوند منم که صنعت نجاری میدانم که غل نجایه او کز ارم قواز خزانه غیب غل نجایه
 کز ارفورابینه آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلی بی بدین
 حاجی آمد پس نقل در میان خوان در میان مجلس گذاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فصله انداخت پادشاه گفت فضله
 مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوای است مال دیوان است و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه میبود و اهل صفهان از آن حضرت قاضی میخواستند هر آینه آقا سید محمد باقر را به
 قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در او اخرجت اجیاز ذکر نموده تکلمه قد اجازتی جمعه
 من الفضلاء المتبحرین و المشایخ المتوسمین الذین یجزل الزمان با مثلهم مکاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق
 المدقق القمقام المنزه عن الشین البری من البسین فی المناظر و السعالی میرزا ابوالقاسم القمی قاجاری ان روی عنه کما یصح له
 اجازته و یحیی علیه روایة من الزبیر الدینیة و الکتب الاسلامیة من الاحادیث و الاعمیة و الکتب الفقهیة و الکلامیة و البعثة
 و الاصولیة سیما صحیفه السیادیه و الکتب المشہورہ من الکافی و الفقهیة و التذیب و الاستبصار کذا تافضتہ الرسائل و البیارات
 بطرقہ فمنها ما عن شیخه و استادہ کل خاتم المجتہدین و علامۃ المتأخرین معی شریعة سید المرسلین فی الفضل الباہر و البحر
 الذاکر مجد و المذاهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیرازی و شیخ جعفر القمی
 و المولی محمد شفیع الاسترآبادی بل العلامۃ المجلسی و جمال الملہ و الدین الخوانساری عن مشایخهم المشہورین و منها ما عن شیخه السید
 حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبدالقلاح التکابنی الشهیر بسبب عن شیخه ابی
 استاد اهلنا المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخه اغنی عن التوسیف شیخ الاسلام و المسلمین بہاء الملہ و
 الذین عن مشایخ العظام و کذا عن المولی محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبدالقلاح التکابنی و منها ما عن شیخه الاحملم
 لا فضل الحدیث الفقهیة المستخرجہ من مدی الفتوی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العالمی النجفی عن شیخه الاظم العلوی

الجلبي وسماه عن شيخه الملاجل الاكرم الحارز القنون الفضائل اقا محمد باقر النزار جبري وقفايته ولا يتنفع منه عن عدة
من مشايخه منهم الشيخ المدق الحاج شيخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصغمانى والشيخ الجليل الميرزا ابراهيم القاسى ومنه عن
السيد السند الامير محمد حسين بن الامير محمد صالح الحسينى والشيخ الفقيه الحاج محمد طاهر بن مقصود على اصغمانى والشيخ الفاضل
مولانا محمد قاسم بن محمد رضا النزار جبري عن العلامة للجلبي منهم شيخنا الاعظم واستاذنا الاكرم الامام الهمام والبحر العثماني
البحر الاودى شيخ جعفر النجفى مسكن ومدق فقد اجازنى ان اوى عنه عن شيخه واساده الاقا محمد باقر المتقدم ذكره عن مشايخه
وعن شيخه ايضا واساده وحيد العصر فريد المهر تاج القمري موسى الدهر حسبه الماهر موسى الفهم الباهر السيد محمد ممدى الطباطبائي
وقد ادركنها وتلمذتها ولا سيما ثابتهما صابريته من الزمان والطاهر انهما ما كان لم يحيراني ان استخرتهما ولكنى ما استخرتهما
مشايخه الاقا المتقدم ذكره والشيخ القوي والشيخ يوسف الجواني عن من سبقتهم من المشايخ الاعلام حتى يتقبل السلسلة با
الصادقين من الاجار المسطورة في الكتب الاربعة وكذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استاذنا الاقدم وشيخنا الاقبح العالم
الافخم العامل الفاضل الكامل المحقق المدق الحسينى النسيب الاديب الاربى السيد الاجل والبحر الاكمل ذو النفس
القدسية والهجية الملكية الامير السيد على روح الدرود وكثر من عنده فتوجه فقد اجازنى ان اروى ما سمعته منه و
حقيقته من تاليفاته وتصنيفاته ورسائله واخذت منه شفاها بشروط مرات الاضياف في النقل والقول والعمل
وشيخه الاقا المتقدم ذكره ومنهم الفاضل الوحيد الجليل بن المعقول والمنقول الزاهد الورع موضح الحقيقه والطريقه بل
محببتهما في الحقيقه الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي فقد اجازنى ان اروى عنه جميع مقرراته وسموعاته وما حرم
له روايته بجميع انحاء التحمل عن مشايخه الافاضل واساتيده الاماثل من ساير ما ضعف في العلوم الالهيّة والاصولية والفقه
والشعرية والعربية والحكوية والعلوم الالهيّة لسائر العلوم وغيرها من التفسير والترايح بل ما هو مفسوخ او معقول
من المعقول والمنقول في الفروع والاصول وجميع ما هو مسطور من منظوم وخطوب بالاساتيد المتصلة اهل تصنيفها وروايتها
من الخاصة والعامة سيما الكتب الاربعة القديمة والثلاثة الجديدة وما جرى به قلمه وحرره كله من مقدمات رسائل ودراسات
واجوبة مسائل وخطب ولائل وسانر ما وصل اليه من العلوم باو وكتره بطريق متصلة بآباب ما الف في سائر العلوم
منها ما رواه عن القضاة المتقدم ذكرهم وهم السيد محمد ممدى والشيخ جعفر والامير السيد على ومنهم شيخنا احمد بن منصور الجرجاني
والامير تاج محمد ممدى الشهرستاني والشيخ احمد بن الشيخ حسن بن علي بن خلف بن ابراهيم بن عفيف الدستاني الجرجاني
والشيخ محمد بن شيخ حسين بن احمد بن عبد الجبار القطيفي عن مشايخهم فذكر الاول من تقدم وزاد له آخر فقال وعن شيخه
بالاجازة السيد العالم العامل الامير السيد حسين عن ابيه السيد ابراهيم القزويني والثاني منه الاقا المتقدم ذكره
عن شيخه السيد محمد ممدى الطباطبائي عن مشايخه لما ضيع ولثالث منه خاله الاقا سابق الذكر عن والده عن
مشايخه المتقدم ذكرهم عن الشيخ محمد تقى الجلبي عن البهائي عن والده عن الشهيد الثاني والشيخ احمد بن شيخه وعنه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی و الشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی و عن ابی الشیخ احمد البحرانی بن روایاتهم و طرقهم الی شیخ
 الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی و عن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن مجیب کتبه و مقرراتهم و اما الایم
 محمد مهدی فقال له طرف منها ما رواه عن الشیخ یوسف و اما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذكور و عن ابیه عن الشیخ عبد
 علی البغدادی و عن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی و عن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرآءة و اجازة عن
 الشیخ حسین الماحوزی و عنه اجازة بغير واسطة و بواسطة بجمع کتبه و حق روایاتهم عن الشیخ سلیمان و اما الشیخ محمد بن
 ابیه عن الشیخ عبد علی السابق و ذکره و الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی و الشیخ ناصر بن محمد الحارودی بن روایاتهم
 عن الشیخ سلیمان المتقدم و ذکره و عن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم و ذکره عن الشیخ سلیمان
 السابق و ذکرهما و منهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اردی له کما جاز له روایة و کما ما
 اجاز مشایخه و اساتیده و هم حجة الانی اقصر من ذلك علی اعلام طریقت و اشهرهم فی مرتبة العلم و افضل تحقیقات
 و تدقیقات و جعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد
 الماحوزی البحرانی و الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم و ذکره و عن
 ابی الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطة و منهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهری بن عصفور عن الشیخ علی بن ابی الشیخ
 عبد الله بن الشیخ سلیمان المذكور لابیه و منهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذكور سابقا عن عمیه الشیخ عبد علی
 و الشیخ یوسف و قد سبق طرقها و منهم السید محمد مهدی المذكور سابقا بطرقه المتقدمة الانی اقصر من طریق الشیخ یوسف
 البحرانی باعلانه و هو ما رواه عن المولی محمد رشیع الجاوری بالمشهد الرضوی حیا و میثاقا عن شیخه العلامة المجاسی عن عمه
 الشیخ البهانی عن الله عن الشهید الثالث و فن قد اقصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤ و غیرها وان وفقنی
 الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله بسیانه انتهت کلام الاشارات -

حاجی ملا علی کنی

پیر حاجی ملا علی کنی عالم تخریق فی نظیر و مسلم فقها طهران و از معجزین علماء ابن زمان و در امر معروف و نیکار
 دوران و در ثروت برتر از ارباب دول و اعیان رساله در و رایه تالیف کرده و در فقه نیز صاحب تالیف و اورا
 با مولف کتاب محبت و الطاف زیادت و از تلامذة آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و ساکن در طهران
 طهران است سلمه الله تعالی من الآفات و السبلية -

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبایه و از قبیله مرحوم بحر العلوم و محیی آداب و رسوم و فاضله
 بالنسبة بفرق ناس علی سبیل العموم و سلمان عصر و فرید و بهر از تلامذة صاحب فصول و از صاحبان علم فقه و

در احوال شریف العلماء

اصول و سرآمد محول و در امر معروف و منکر و مرافعات او در نهایت استحکام و وقت و ساکن طهر اربع و ارباب مولف کتاب
مجتبی بی اندازه بلکه قاطبه علمای افاضات او بهره مند از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن -

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجه الاسلام افتخار انامل و اشتباه عالم او او در اخلاق و تفاوت و تفاوت و زهدت
و عبادت و فقاہت او حد اہل عصر است و از ملائذہ آقا سید ابرہیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی است و او را با مولف کتاب
صداقت و موادعہ است و چند سی قبل انگلستانی عتیق بر ایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگلستر را بدست کرده
در زمانی که دست بدعا بر میدارید مراد آوری نمائید و عادت موروثہ از سلفان اشرف و ابا، و اجدادش مراد آوری
نمائید اینکہ ہر شب از نصف شب تا صبح در کتہ خالیہ فارغہ بدعا و مناجات و کریمہ و عبادت اشتغال دارد و بجا از
خوف حضرت قہار مانند سی برای او نسبت و ساکن اصغمان است سلمه الله تعالی عن خرازات التثابین -

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مدی اشرفی ساکن بار فروش عالم بی نظیر و فقیہ بلا بدیل و از مشاہیر علماء ابرار و اقیاء اختیار و او را
بامن مروت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات است و طریقہ اش اینکہ از نصف شب تا صبح مشغول عبادت و
تضرع و زاری بقدری و مناجات با حضرت باری و کریم از خوف حضرت قہاری و آنقدر بر سر و سینہ میزد کہ چون صبح شود
مانند شخص نایب در غایت نقاہت و بیخودی میشود کہ ہر کہ او را ببیند پندارد کہ نازہ از مرض برخاستہ و از کراماتش یکی آن
چیزی است کہ خود در سالی بخراسان میفرستد در خانہ او کہ بعنوان باز دید رفته بودم حکایت کرد کہ زمانی حاکمی در بار فروش
کہ ظلم و تعدی بسید میکرد پس من یک روزی بعد از نماز عصر دست بدر گاہ خداوند تعالی شایع بلند کردم و عرض کردم کہ بارگاہ
اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مراد نزد تو احترامی است پس من این حاکم را عزل کردم تو ہم اورا عزل کن پس چند روز
گذشت کہ خبر عزل حاکم رسید و او مغزول شد - کہ راست دیگر اینکہ در سفر خراسان در بار فروش حاجی اشرفی بدین مولف
کتب آمد بعد از طمی مراسم متعارفہ از من سوال کرد کہ شما قبل از این بزیارت خراسان و یا بار فروش آمده اید گفتیم نہ و این دفعہ
دفعہ اولی است گفت از این سوال مرا مقصودی بود و آن این است کہ من بزیارت محبتات عالیات مشرف شدم و در کتب
اشرف شخص مرتاضی بود کہ معروف بان بود کہ از ارباب باطن است پس من با او در مقام موادعہ و مراد ہر آردم تا اینکہ با
یکدیگر بسفر سائر مشرف شدیم و با ہم ہم گجاہ شدیم و در بین راه با ہم صحبت میباشتم و قتی از او سوال کردم کہ رجال
الغیب کہ معتبر با تو و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نہ گفت بل وجود دارند گفتیم کہ ایشان را میتوان دید یا نہ گفت بل گاہ
مرئی میشوند گفتیم پس میدانی کہ من در این مدت یکی از ایشان را دیدم یا نہ گفت بل یک دفعہ دیدم در چہ مکان و چہ
زمان بود گفت قتی در بار فروش در خانہ نشسته بودی ناگاہ در خانہ کو بیدہ شد و تو خود بیرون رفتی و دید کسی با

باین شکل را دیدی پس آن ابسی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طق
تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب تو در عمل با خبر صا و دره از انما اطاریچی پنجست تو در جواب
جانتی داشتی اجازت برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریق بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت
و او یک از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مراسم این حکایت را بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص در زمان
و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بمولف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل
و صورت و قامت و محاسن شما بعین مانند آن شخص بود لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که
رفع شبهه ام شود و باشد که حاصل حاجی اشرفی از تلامذه سعید العلماء و چندان درس خواننده بلکه از کثرت زهد و عبادت
و تقوی باین

شیخ زین العابدین

مرتب رسید

بطایح زین العابدین ساکن باز دروش اکنون ساکن کر بلاه است و از تلامذه است و آقا سید ابراهیم و بانایت
تقریباً باین تقریر مولف کتاب نهایت محبت و مصداقت و رفاقت دارد -

آقا سید حسین

آقا سید حسین که از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی است و از صاحبان علم اصول و شریک و اسلام و مقتدا می است
و بانولف کتاب نهایت موافقت و رفاقت دارد -

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سکر محول و در حدانده زمان و در زهد سلطان دوران و از کسی بیاید قبول
و در خدایت او در اصول همین قدر کافی که نموس ثانی فاضل سید انور و سبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی ادرام
در مقام شرح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گزشت که شاهرزاده سیاه السلطنه طالب منگمت و مزاجت
او کردید انتخاب قبول نفرمود و تمنا در خدمت پدرش آقا سید صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مر والدش بیگ
استغال داشته و تلامذه والدش مجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دولت نفرات تحصیل می نشستند و در استلال
و نقض ابرام و جدل سلطه و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میرفت و مشغول بجاکه و فتوی
نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هندی برای قاطنین و ساکنین کر بلاه میفرستادند هر چند سعی نمودند که بستیا
و ایتام او این عمل انجام کرد و قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف و نهی منکر و بشادت شریف
العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد حسانی نمود و در آن
حال برای اینکه بیود بشرطی از مده عمل نمودند از قطبات بسبت اصنفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام
آن بزرگوار را مرعی داشته پس انجبت الاسلام خواست که با اتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول نمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوشش آید نشد و در شب از اصغمان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر بیرونان بستند محمد شاه حکم برخلاف کرده پس پادشاه بیدین جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من میرفتم میباشتم پس از طهران بنج طرح و قهرش هزاره عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بیادوت اورفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذة شریف العالی و از زهاد عصر بود تجلیل و تجمیر او پر داحت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بزرگ اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منروی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علما بده هر شب وقت قدا بجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذای آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانة اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میبخشند مرحوم آقا سید مهدی در خانة اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذا یکی را نه میخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر آنیکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستری بیاری بر پا است و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او از وجه آن قیام و اکرام سوال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخیر چه حاضر شدند پس بلافاصله بجا رحمت حق تعالی شانه شافت -

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سید مقتدای دستند و عالم مجید و فقیه امجد اعلم و ادرع آن آوان در پست عامه مفرقه امامیه بعد از والد بزرگوار بد و انتمایاقت چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین و فوساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفه العین برای تبرک و تمین و استشفاء بردند بنحویکه یکس آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر را در ایشان دختر مرحوم محمد باقر است و اول آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تکلم نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم بزاز و جت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در ضیبات قبول عامه داشت نواده و پسر زاوه آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علما دیگر را ضیانت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که عرض از احضار شما در این شب مکالمه آن است که سن شینوخت قوای مرا تحلیل برده ندانستم که بلکه اجتهاد و جواز افتا، در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکه استنباط در من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این است که بالفعل شما در این پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث ترقی در حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن است که من با او تصدیق نمایم بلکه از او سوال کنید که سید مجتهد است

یانه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب واقف سید محمد خا لقه و مراد و مصداق بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میر سید و بعضی از فقرای آمدند و از او مطالبه وجه بر سینمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر اوقایق بودم دستهای او را بیک دست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بقدر ایدام از بخله کتابی در اصفهان بگرم آمد که میفرخواستند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز است که آنرا بخرمی و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منج العباد قین است که مجلد آخر آن کتاب است و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار است جامع العبائر که در مجت آن بحث را از اکثر کتب فیه تبیین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل التذکره باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مجت غسل جنابت است و در نزد من است و مجت غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت است یا بیشتر است و جامع اوله و اقوال است و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب استحسنی است و قریب بدویست هزار بیت یا بیشتر است و جامع لوله و اقوال است و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بزرگ فتاوی و خلاف است و کتاب با خلافا مشهوره را که در آن شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که کیسوان و اشتین حسنین که شهرت دارد و :

خلط است زیرا که حسنین علیهم السلام کیسوان نداشتند و کیسوان مکره است و امام مبری از فعل مکره و مداومت بر آن مکره است چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قنایع محل اتفاق است که گرا هست و در وقت قنایع آن است که موضعی از سر را مویش را تراشند و بر کز اگر کنند چنانکه در حدیث است که طفلی را بخد مت پنجم آوردند که برای او دعا کند و آن طفل کیسوان با قنایع داشت پس خبر جعلی است علیه و آله و سلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا تراشند دعا نمیکند و با بجملة اوله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله اخلاط مشهوره آنکه معروف است که فخر المحققین سپر علامه علی پور بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دیده و از او سوال نمود که با تلمع از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیاده الحسین لهلکتی الفتاوی العین اسم کبی از تالیفات علامه است و اثبات خلافت امیر المؤمنین با فصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل است بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بگر بلا میرفت و امام حسین را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب العین و زیارت امام حسین را منی داشتم هر آنه فتاوی من را هلاک میسخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کتاب و معمول است زیرا که بکلم عقل قاطع در این از مننه که زمان انسد است باید استنباط احکام را فایده طلب کرده باشیم و علاجی و رای آن نداریم و معلوم است که ظن کاهی خطا و کاهی صواب است پس فتاوی علامه چه او را هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین در کربلا در روز عاشورا مشغول بجها و بود که

نگاه با لفظی او از داد که امی حسین اگر باین قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی بر گزار کرد و بملاقات ما نخواهی رفت
 شد پس آنجناب شمشیر در خلافت کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوه بشریه
 جنگ میکرد و نظر بضمون و جهاد الکفار که نفس آیه است نامور بود که تا مقدور و میسورست جنگ کند - مؤلف
 گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات المعلوم بعضی برای غلط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام
 در روز عاشورا السببه بقوه بشریه بوده نه باناست والا بعضی تعقیق اراده آنجناب بر موت کفار و رواج آن اثر را
 اختصار از آن قوال بدار البوار فراموش نمودند اگر کوئی که چگونه تصورست که آن همگشتار در آن کارزار از آن بزرگوار
 بقوه بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک بیدارند احوال هزاره
 نه صد و پنجاه نفر بمبارت بر زمین انداخت و پانصد نفر بیک حمله از آب فرط تا بچیمگاه بدرک فرستاد و اینها از شمشیر
 عطرش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و انیکو نه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشریت جواب کوشیم که
 شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و لطفه انبیا و اوصیاء و بنیاد صفات ایشان از هر جهت از سایر اناس ممتازست
 و این استبعا و در بنیاد سائر مردمانست نه بالنسبه بامام چه همان قوه بشریه امام بالاتر از قوه باقی اناسست و نسبت
 کمال پس از شجاعت آن بنیاد و آن لطفه و ترکیب عنصری آن جنبه استبعا و انیکو نه امور نیر و اگر کوئی که آنچه ذکر کردیم
 تصورست نه شجاعت جواب کوشیم که بالنسبه بامر مردم چنینست نه بالنسبه بامام و تقصیل این مطلب را بروجه تمام
 در احوال کتاب و کلیل المصائب بیسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت شتیب
 بود لذا تا لیفات مشحون باقوال و عبارات فحماست اگر چه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شافع بروجری
 نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینک مؤلفات من تریب به مقصد نیر از بیت است یا بیشتر مؤلف کتاب
 گوید که مؤلفات این فقیر زیاده از این مقادیرست بلکه زیاده تر از دو کرد درست و مزجوم حاجی ملا محمد جویس برغانی
 که از تلامذه آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان مستخری متأخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیاده تر تا لیف نگرد
 و او در مدت شباندر و در شش تالیف داشته و از قرار می که میگویند والده مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باستر
 بهبانیست عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او
 صعوبت و عجزی پیدا شد که والده آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعا و
 نزار و چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زمان را امر میکرد که بایشان اقتدا
 نمایند و مجازه نیند بود چنانکه مادر ابن ادریس ماورسید رضی الدین بن طائوس دختران شیخ مسعود بن ورام بن
 ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختر شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند کور شوند
 در میان عامه زمان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون

در احوال آقا سید محمد باقر

فندقه خیره باغویه باغیه بالکله ضلالت طایفه و با بیه خذلتم الله تعالی که بر بلا بختند و در آنجا قتل و فارت بی اندازه نمودند
 و صندوق مطهر شکستند و بر سر قبر مطهر بختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند و دیدند که آنحضرت با عالم خدای جان پاک
 با بدن پاره بر سر بوریانی نهاده تا گاه هوا بهم خورده و باد بشدید و ندیدن گرفت پس با بیه که بختند پس خدام آن مرقد مطهر
 قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست
 والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفتم که از آنکه بدان سبب نجات از درکات یا نم چنان صندوق مطهر را
 انبیا علی نبینا وعلیهم السلام مسح کردند و آنرا از تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سوزند مجمل
 بعد از انجام کار و با بیه مرحوم آقا سید محمد باصنعمان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمود و
 بسیار خوش بیان و مطالب معتبر را بخوبی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علما آنجا بجز در درس او
 حاضر میشدند از آنجمله اخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و در کتب حکمت مشاء را درس میگفت او هم
 بدرس آقا سید محمد می آمد و با مراد کتابی در اصول مسمی پنجمه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من است
 ولیکن در آنجا اصلاً معروف نه کرده و اخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر هاشم آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح
 لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هاشم آنها نوشته و هر دو سالی یکبار شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلاً
 است و خطی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظ بود اگر عبارتی
 از هر کتاب بدست او میدادند بسید مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم
 آقا سید محمد پس از فوت والدش بکر بلا رفته در ریاست عامه مسلمین در بلاد اسلام با محنتی شد و سلطان عصر
 مرحوم فتحعلیشاه را با او اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و با مراد سلطان جمع عساکر نمود و
 همیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند ماته و بدو قبه
 و کعبه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضند و اشتد که کفار بر بلاد
 ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی علم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت
 ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهد امر نمودند
 و خود بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوبه و سیه
 شدند و آنجناب بقرضین معاودت فرمودند این مرحله مانیه فتوح لسان منافقین و رجوع ضعیف مسلمین از اعتقاد
 بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن و اندوه چنانکه سحبه آبا و اجداد آنجناب بود مرضی
 شد و در همان سفر وفات یافت جسده مطهر او را بکر بلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون گردید رضی الله و حشر من
 آبان المعصومین و از والدش بکر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله قوادسی آنجناب اینکه در مناز و بیابان که

این کتاب
 در کتابخانه
 آقا سید محمد
 باقر
 بزرگان

هر چه بیابد و پیدا کند مال و احد است اگر چه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را غلبان نقره بود و یکی از منازل فراموش گردید پس از پشت سر کسی آن غلبان را دید و شناخت که مال آقا می باشد آنرا گرفت و در اثنای طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه ایران و معارف و مشاهیر علمای بلاد سیستان و در تحقیق کوی سبقت ربای میدان همگان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران خدمت و فطانت او مسلم انبای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه و والدهش او را بجای او نشاندند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالیم را درس میگفت پس بعبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سایر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شیخ بر وجهی از او حکایت کرده که با والدهم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و هوش از نراقی و سخنش در کاشان و کتب مولفه بسیار است کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول که در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش می باشد و بنحواش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الامة در رد شبهات پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری با سیدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شده در میان اجوبه سه جواب نهایت با صواب و با دقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رمانی همدانی که مسمی مفتاح المشبهات و در آن میان عقل و کتب انبیا سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بحجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیقت خاتم الانبیا کرده و مدت ششماه درس را تعطیل کرده و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و بجمع و مقفی و غشیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامة است و حاجی ده نفر از علماء پیور در نزد و خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی بایهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیا سلف را ب تفصیل نوشته و در قمع او یان بالله هیر کتاب بی نظیر باشد و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوش آن کتاب حواشی بسیار است و در قاین بسیار است و کتاب منوی مسمی بطائیف است و بجزک فتوی ملای دوم رفته فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از لغت را

با استدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقیق و تحقیقات بسیار فرموده و اصول صرفت بوده ولیکن نهایت خلایق مشهورست بین اصحاب افعال تقویت نموده مانند اینکه عصی عسبی را قبل از نشان و بعد از غلبان پاک میدانند و وقت مغرب رامیان اشتتاره فرض و ذهاب حمزه مشرقیه میداند چنانکه مذہب ابوحنیفه است گویند که در زمانی حاجی فریور حاکم ظالمی رازکاشان بیرون کرد و مکر این قضیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی رازکاشان احضار نمود و در مجلس با او تغییر نمود که شهادت او وضع سلطنت اخلال مینماید و حاکم را اخراج مینماید چون سلطان در شدت تغییر بود که حاجی ملا احمد استین دستها را بالا برد و هر دو دست با آبا سمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد بار خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفیعستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون نعمت که نفرین کند فتحعلیشاهی اختیار از جامی برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بر زیر آورد و در مقام مغدرت او بست و او را از خود راضی ساخت و بنوامش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزند می بود که علاقہ با داشته و او مرضی شد بنحویکه حاجی از او ایستاد کرد و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان راه میرفت ناگه در ویشی پیدا شده و بجای سلام کرد و عرض کرد چو پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مرضیست و از او بایوس کشته اسم در ویش گفت اینکه سهل مطلبیست پس عصای نیزه دار خود را بزرگ زود سوخته حمد اولی قرائت و شریط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق داده و بجای نه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عجبش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند در ویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی در میان کوچه بهمان در ویش را دیده بد و گفت گمائی در ویش تو مردی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن آن روز سوره حمد را خوب تلاوت نمودی و قرائت تمجیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش و ویش گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیاید آنرا واپس مینمایم پس عصا بزرگ من نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت برو حاجی چون بجای نه آمد دید که بهمان پسرش مرعیض شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را فرزند می بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جمیاه ملا یک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان لجه من عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلالان ملا مزاج سطوت مہر مزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل الکی در جواب آن کتاب الطهارت و ال عارضه مرض و سلامت مزاج بهاج فرموده که ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عرض داشت که حال سلطان قرین محبت است و محبت غلم نعمت است پس شما نظر بنمایم خبیه انمای آینه وافی هدایه و اما بسم الله ربک محمدت تحدیث و اعلام با علامه افشا این نعمت بملک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض است بکلی

بجای

مشهور السنه وافواه استرژیک و ذکاوت و ذکاوت رفیع این تناقض معارض بچه نوح خواهد بود حاجی ملا محمد مرتضی ثالثه معروف داشت که آیه شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف است افاده عموم میکند و بطرف اثر استرژیک خاص چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنی عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر زیاده و زیاده نیست چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای بجا ملا محمد جایزه از عبا و عصار برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نیشاخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دیده خانه بانکه روی داده که میان حاجی و حاکم لغاری شدید پیدا و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیة شوم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصا بر دست بجانب محکمه حاکم دوران محضر حاضر شد و آن ساعی بود که حاکم با حریفی مشغول بنرد بازی و شطرنج و قمار بود و کسی از اهلالی کاشان در آن محضر فضالت بیان جنود نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم حسین مجلسی نهایت مشتز گردید و حاجی در دست و ذوقی بجهت تحیتی از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعاه غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید و گفت که اخوند معلوم است که شما شگ نیستید و در این علم مربوط میباشد و بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت تا کاد یکی از اهلالی کاشان از در آمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با یما، و اشته و نخوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشد حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش کشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشاند و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شد. مخفی نماند که معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیده است و درس کم خوانده و بطلانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است و الله العالم و در فقاهت آنجناب و در ادواق جها میراث میر خذقه صره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت بر آورده و این خلاف مسلک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افنام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اجبار الله صلوایه الله علیه هم چنین نیز امر بتابعیت مشهور فرموده اند -

اخوند ملا محمد مهدی زراقی

کن اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر زراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش و فضیلت و جامعیت فایز و مصعب احکام و معانی مسائل راریق و فائق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق راق و در ترویج اخوند ملا محمد عیال حاجونی که نخله از محلات استغمان است سی سال درس خوانده و در نزد سیاه

حیات و احوال حاجی ملا احمد زامی

۱۲۷

سایر علماء در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت موسس بهبانی آقا محمد باقر باعفی الله عنه نیز تلمذ نموده و برای او
 یدِ طولی بود و در ریاض الحساب و هندسه و هیت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت
 فقر و فاقه بود بخوبی قدرت بر روشن کردن چهره اش نداشت و پیران بیت الخلاء استغناء و مطمانه نمی نمود و اگر کسی بیت
 الخلاء وارد میشد اخوند ملامهدی تخیس میزد که من بقضای حاجت اشتعالی دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار شود
 هر چه مزاسلجات از وطن بالوف با و می نوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مباد او حواس او خستگالی پیدا شود
 و آخر اسله را در زیر فراش میگذراشت و پدرش از حالین حکام و منصبش بیست ترین ناصب دیوانی بود که پاکازرا
 بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را با و نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت و برین
 اشش آن مراسمات را نیز میخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش اخوند ملا امحیل نوشتند که والد ملامهدی
 وفات یافت آمدنش ضرور و شما او را روانه بخدمت فرموده باشید پس اخوند ملامهدی وقت درس نیز دستاوش
 اخوند ملا امحیل حاجوی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و الهام سخن میناید پس اخوند
 ملامهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکما به زراق رفته باشی زیرا که والد تو مرخص یا
 مجروح است اخوند ملامهدی گفت که خدا او را محافطت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
 کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملامهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر فرستاد
 بسوی وطن نمود پس بزراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شد به الشوق تحصیل علوم عقلیه
 و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علماء خالی بود و برکت وجود مبارک آنجناب ملو
 از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط حال حال کامل افاضل شد و علماء بسیار از تلامذة او بطور رسیدند و
 را تا لیفات جتیده است در معقول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که با استدلال تمام نوشته و کتاب جامع
 و رفقه و کتاب انیس در رفقه و کتاب مستدر رفقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب
 در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوة جمعین و آنکتاب جادی خطب بلینه و تصایف صیغیه در مرثیه است لیکن
 بسیاری از اخبار آن کتاب را هم ادوی نیست و از اخبار ضعاف بلکه منظون الکذب یا مقطوع الکذب است و این فقیر
 را حواشی بر این کتاب است مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسین علیه السلام را باین نحو مسموم
 کردند که مسموم در آب داخل کردند و آن جناب نوشید و شهبید شد و این غلط مشهور است زیرا که اخبار از آن خالی است و آنچه
 مشهور در اخبار است اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیه الصلوة و السلام نوشید و در خبری آرد
 که سم را در طعام کجیتند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیث است که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب
 خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقایی در بسندی و بعضی از مقامات عالی محرق القلوب است و سب و امان آنست

که اینها از سبیل تسلیح در اوله سین است زیرا که تسلیح در دلیل مستحب است مانند آنکه خبری بیاید که کریم کرون بر امام حسین
 ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسلیح رواست نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده
 اگر کوئی که نقل اخبار ضعیف چیزی است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر مذکور میگردند جواب گوئیم که سیره سبب
 که مستمره و کاشفه از مضای مصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان مصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را مثنوی
 نیست علاوه مصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تقسیم کرده اند که بچه قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که
 تقسیم عمل بضعاف و مراسیل از اخباری نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف میزند او را از قم بیرون میزنند و لذا تقیما
 متیقین از علایم توثیق است و ترمذی صدوق علیه الرحمه نیز از ادوات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت
 او را حسن میشمردند روایات او را صحیح میشمردیم بجهت اعتماد تقیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد
 کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الزهرجری که پدرش ساکن بخت اشرف بود و از مشایخ میرفتا بود و حاجی
 در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر فرموده است که من در ملاقات کردم لیکن بیانی بود
 که شیخوخت او را فرود گرفته و قابل آن نبود که کسی از او استماعی بیرون فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقها
 آن بلدان و از تلامذه عالم از خورشید جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در جباله او بوده و فقاهت او بسیار با وقت و متانت
 و در تفسیر فروع او را بطولی بوده و تعلیق بر شرح لعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من است که از اول جلد اول شرح
 لعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم خبری نوشته در فقاهت و تسلط او در فقه محل یب بوده و دنیا را با و آقا
 نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدین مرحوم حاجی
 سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب
 اشتها را و میشوید و تقصیر از شما و نفرست سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد باقر قلباً با او
 مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس آنچه که دختر شیخ بود و وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را
 در جباله خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لایجان و در حکمت و بطولی داشته و در نجوم سیند ما هر دو تفسیر
 او حد زمان و در زمانچه طالع جعفر خان زنده دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکنند و جعفر خان سلطان میشود
 پس با و اخبار کرد از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان
 وطن نمود و باعث اشتها را خواند ملا علی نوری میرزا میزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و دواقی از جانب سلطان
 بتوسط او بلا علی بر گزار شد مجتهداً میرزا محمد باقر در اصفهان در محفل تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس اخوند

ملا علی قوری او را بر خود مقدم می داشت و زیاده از احترامش نبود و آنچه همیشه تعلیمش میزای منزور بفرستی نوشت و بیلا
 پسسل بول بود ملا آقا محمد علی کو یا سوه خلق طبعی او بود بعد از تزیج بدختر میزای منزور بنا آنچه همیشه حکم قش با علی
 بنا بخارفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز با صفهان معاودت نمود و میزرا محمد باقر بر آقا محمد علی تغیب و ایراد کرده که
 کرد در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دار بنم ما دست فی دار بنم یعنی با اهل دنیا مدارا کن ما و امیکه در خانه ایشان یعنی
 در دنیا قرار داری و آقا محمد علی نقی است و از تعلیق بر شرح بعد واضح و آشکار است بسیار عا به و زاب و متورج بود
 و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب معسل کامله گامنه تشریف اشهار در آن اعصار بر قامت باهست قامت حاجی سید
 محمد باقر سا بوده و الا فضل در آن عصر در صفهان و ساثر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد زینع جیلانی که فاضل در آن زمان
 بحر العلوم مشرفی بر عالم نوشته اما مشرفی نداشت و سید را با ویلی نبود و حاجی شیخ محمد زینع همیشه در مقام تشییع حجه الاسلام
 بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انکور از بازار گرفت و پس از کینفته پخته
 بمنزل او فرستیم همان یک خوشه انکور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتیم چرا از آن انکور اکل نینمائی جواب داد که خوشتم
 خلاف نفس کنم اکنون صاحب الآف از اموال دنیوی هست و یوما فیوما در تراید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی
 ملا محمد جعفر آباده که عالم و جامع و متورج و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجه الاسلام بوده و بسیار
 شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قافونچه و طب مختصر و تخفیف در فصاحت
 تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین صفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ
 جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد بنا زمان در رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته
 که در نزد من است و از آنجمله اخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن در صفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجت قرأت سببه
 مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته باشم و با تولف محبت بسیار داشت
 و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع برودرودی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب
 قواعد شریفه در اصول تالیف است و در فقه البیه که اجازه است که برای پیشش نوشته و اجالا ذکر می از شیخ
 اجازه نمود

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شرفی رشتی ساکن در صفهان مطرب بجه الاسلام و حید ایام
 مقدس ای امام و در علم عربیت و بهیئت و فقه و رجال و سایر از مهوره اعلام و خدقه علماء کرام عالم عامل و جامع
 فاضل و عیلم باؤل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و ثانی نبوده اما علم آن جناب
 پس از تخریر و بیرون خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را خارج و در تفسیر او حد زمان و در استلال نهایت و تبتیق

و با کمال محققان حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الاوزار که شرح بر صلوٰة شریع
 است مشتمل بر هفت مجلد و صلوٰة را تمام نکرده و هر مجلدی تقریباً بیست هزار بیت است و در آنجا در هر علمی
 که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت
 و چه در رجال و رساله زهراء البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول است و رساله تحقیق
 الا برار و صلوٰة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رساله در تحقیق عبادت من جهت
 العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم می نمود کوشیا از زمان ولادت ایشان
 تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عماد و رساله در حال ابراهیم بن باشم
 قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی یقطینی و رساله در بیان حکم
 عقل بر اخت مطلته و رساله در قبول قوال شدان بخلوا از موافق نخلج ابراه و لی مدت متعه علیہ را چنانکه
 در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیره از من الکتب و الرسائل و فتاویٰ انیکه از اول
 بکتبت و آمده آنچه ثبت و ضبط شد باضمام اسدله برشت تا هزار بیت است و در آنجمله حاشیه بر طیبیت
 از اول کتاب تا بخت تمیز با حال که با استدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مولف این
 کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از موافق خطا و الی ما جدم و بعضی از موافق خطا است الاسلام است که
 با هم نوشته اند چون میان والد او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی
 سید اسدله با او آن حاشیه را تمام نمود و بعضی صد تومان که پدرش با او و مسموع شد که ایام
 تالیف آن حاشیه حجت الاسلام بعد از بخت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منجبه ترکیب
 خاله بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب است و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت
 وقت و مسانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عباراتشان و جوه و احتمالات بسیار
 ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میسر نمود و بنفتم دور روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام
 هفتاد و پنج درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس از باب مرافقه میان مجلس ریختند و
 درس بهم می خورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح
 بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لعه را در نزد او قرانت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته
 او میگفت که من طهارت و صلوٰة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان
 درس جمعیت مترافین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوٰة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم
 می نوشتم و فقیر مولف این کتاب نیز قریب به یکسال در مجلس درس ایشان میفرستم و با من محبت بسیار بود

صد اکت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بمن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدین ماکرکت یک هفته در نزد او
ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را بیک اجابت گفته و از دست رملت فرمود لهذا از تلاوته
او اجازه گرفتیم تا اسناد او را نیز داشته باشیم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تجرر خامه قاهرست و وصف
نماز آنجناب تفصیل فصل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام با تحقیق عرفانی بیان شد و مناجات ختمه عشره را در ضبط
داشت و با کرب بر آن مداومت داشت اگر چه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این است و این شبهه شهوره
است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوفا لقمیه و الثنا، در این پانزده مناجات
ندارد و با اینکه ادعیه منقوله از آل محمد صلوات الله و سلام خالی از صلوات نیست اگر چه مختصر باشد سیمای ادعیه منقوله از سیدنا
در صحیفه کامله و غمیه آن ولیکن مولف کتاب سابق در سابق از زمان سندی برای این مناجات یافته بودم که سندی
هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مطالش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل
مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکه قبح غنیر فادح است چنان مناجات را که
بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند بقصد ورود از امام پس قطعاً عیبی ندارد و چه بیج
در عموماً از کار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب است چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله
باشد و خواندن آن نیز جائز است و محل بی نیست و صلوات نداشته ضرر ندارد و معدوم الظیر نیست و بناسی علماً
بر خواندن اشال این ادعیه بلکه دعوی جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ما جدم در حفظ در قنوت و ترنم
آن را میخواند و سید حجت الاسلام راقنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من بهت
و عافنا فی من عافیت و توکنا فی من تولیت و فنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رساله
ترجمه صلوة نوشته ام و این فقره است که در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده کرده ام
چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالباً این دعا را میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا و اعف عافی الدنیا و الآخرة
انک علی کل شئی قدير مجاباً عبادت این بزرگوار بخوی بود که از نصف شب تا صبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشته
و در سخن کتاب غلغله اش مانند دیوانگان میکردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینهاش میزد و تا صبح و چنان بی اختیار
و چپن و این آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در او اخر زندگانی آنقدر گریه بود
و بهای پای ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را با دقت عارض شده بود و قنوت بند از بسته و اطباء بهر چه
معالجه کردند مفید نیفتاد آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام است که موجب زیادتى آن بادی شود
پس هر زمانى که به مسجد میرفت و اگرین تا او نشسته بود بر بالای منبر میفرستند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر
ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بان نحو کسی نشان نداد و مکرر پیش

آقا سید سادات و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمس عشر را از حفظ در سجود و نوحان مداوم بود و در سجود بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که عزت بر او زود و شهید شد و شهادت یافتند امیر المومنین ۳ در محراب مسجد فرشانیدند اما گریه و عبادت این دوسه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام نسبت تواند و وقتاً الله لبادت و در سالیکه مولف کتاب زیارت امام ثامن مشرف شد در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم نازه بسزوار میرفت مشبهما که بر او می افتادیم با یک دیگر محبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شازادگان در اصفهان توطن داشت و او برای حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بنحایت من روانه ساخت و در فقه من نوشت که این کنیز را اگر تقصیری است بمانجشیده باشید و بعد با بلال زمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او پنج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه آوردیم آن بزرگوار فرمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون مشبهما میشد دیوانه میشد و روزها حائل کفتم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در محراب کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و مناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبادت می کرد و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود و محراب کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در روم در بخوابید و چراغ او در وقتیکه در یکی کلفت و یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون بخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون از خواب بر میخواست بانه آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از منفر چراغ روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم بانه انقراض امور و اقباله در دولت است و حدیث لا اسراف فی السراج شایع است و این مدعی است و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد است و معروف است که در روز چهارشنبه سرتراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که به مسجد جماعت که ارد هرگز در نماز سهو نکرد مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد و چنانچه این فقیر گوید که در خدمت اسناد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهوا در نماز دیدم مگر یک دفعه یاد و وقفه و امام مرا فرستاد حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار وقت میفرمود و بسیار طول میداد و بود که بعضی از فقهاء یک سال و کتر در بیشتر طول میکشید و فرستاد عجب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قصاص نوشته اند که قاضی باید فرستاد در امر مرافعات داشته باشد و قضایا امیر المومنین را در این باب مثال زده اند از جمله مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینگزنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که که خدایفلان قریه ملک سفار را

غصب کرده که خدا را حاضر کردند و او منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتهجات را در پیش وی خود بالای هم گذاشته پس بان زن فرمود که خدا مرد درستی است و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع با حلح و ناله نمود و سید بر افغات و دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای که خدا مگر تو این ملک را خریدی گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم است سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از که خدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث تو رسیده که خدا گفت نه مگر در مالکیت لازم است که آن مال میراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال یافته باز مشغول بر افغات شد در آن اثناء فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشمار رسیده گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط است سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از فواقل شرعی را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس چه سبب این ملک است که بتواند انتقال یافته گفت که سببی نمیخواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صفار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چاره حکم را درید و بخواهش آن زن حکمی بکه خدای قریه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باش - **مرافعه دیگر شخصی در باب قریه از قزاقی اصفهان** سندی درست نمود و او را بهر اقدیمین از علماء اصفهان مهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و بکذا اعمار ایشان از ابطانف اخیل از وراثت ایشان اخذ و سجلی درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان بی در آن صنایع بودند ادعا نموده و ایشان را برافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و در جرح و تعدیل آن میگوشتیدند آخر الامران بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که گفته بنظر می آمد پس سید بر کشیشان فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهریکه دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کیست چون کاغذ مهر سفید دارند که از همان قالب است و تاریخ از باب را در آن مهر مثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو با قباب نکه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیت سال مثلاً بود که آزا چاپ کرده بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاد از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور است فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن مدعی علیهم حکم داده - **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت است اینک شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن است مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار است و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع بر افغات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعبین دشو و درز نیکی

هنگامه کرم شد و آن شخص مشکوول گفت آقا حسن عوض کرد بی سید فرمود بر بنیز و چهار صد تومان
 این مدعی را بدو پس طرفین از مجلس برخاستند مجملآ سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او مستنبت میشد باز انکار می نمود
 و عجب آن مرافعات آنجناب فقاهت مآب زیاده از آن است که در این دفتر کتبه و اما فقر و فاقه حجت الاسلام در ابتداء
 کار نجوی بود که گویا تصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ می نمود میان او و حاجی محمد
 ابراهیم کرباسی علاقه و مصداقه و مراد و بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدین سید رفت دید که سید افتاده و
 معلوم شد که از کسنگی غش کرده پس حاجی فوراً بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده با و خوراند پس
 بحال آمد و سید در او ایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرون بحر العلوم بود
 و سید اغلب اوقات بخانه بحر العلوم استاده می رفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم آن
 فقر و فاقه سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا بنزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
 نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر تکلیف فرمائی البته خواهیم از
 نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نرفته
 باشی پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف در گذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی
 صاحب ریاض در کربلائی معلی درس میخواند حجت الاسلام نجوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشت
 و پاشنه آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش پوسیده و کسیر معطل و فاقه و عاوم و آقا سید علی
 شخصی را قرض داده بود که هر روز دو کوزه نان یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زمانیکه
 که با ضمه آن وارد شد جز یک مندی که سفره نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان
 مرحوم و والد ماجدم با آنجناب مصداقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و علم
 میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب گذشته بود
 سفره نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن
 قطعات نان خشک آن شب را قشقی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل نخواهی بگیریش آمد باز آن
 رفت که برای خود و عیال قوسه تحصیل نماید چون بازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
 تا خود و عیال سب جمع نمایند لهذا از قصاب جگر بند کو سفند را که پرستی نداشت گرفت و روانه خانه شد چون
 در آشنا طریق رسید خزانه بنظرش آمد نگاه کرد و دید که سکی که کین ضعیف و نجیب و لاغر خوابیده و بچه های او
 در و در او جمع و همه در نهایت نقابت و ضعیف و نجیب و لاغر و در پستان مادرش شیر نمانده و اینها مطالب شیر
 از مادر دارند و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و پیکان او جسم آمد و کسنگی آنها

برگرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن بگریزند و در نزد آنها انداخته بیکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن بکر را خوردند
 و سید این توده نگاه میکرد پس بعد از انجام کار بکر آن سک کرکین روی باسماں آورده گویا دعا میکرد و بلی بخت
 از سلامت همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بکر سنگی شب بروز آوردند تا اینکه
 سوخته بل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان پشمی به آخر الزمان در موج یوثرین علی انفسهم و لو کان بهم
 خصامه متصف و فرزند سواد مجمل از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سک کرکین
 بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که دولت
 آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار
 و مایه اعمت بار را باب اعتبار کردید و یکی از خوانین شفت تنخواهی خرافت بنزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن
 جناب و ما دام الحیات مالکش از ما معامله داده آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات
 در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانه پنج بار بسیار نموده
 و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس اندسین موعده بلافاصله آن مبیع را تصرف میکرد و آنکه میداشت و یا میفرخت
 پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه اش خانه مرحوم آقا محمد سید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معرف
 بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دیووت بسیار مهفت نفرسپ داشت هر یک اندرونی و بیرونی علمه و مخارج
 ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل مهفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال
 حجت الاسلام قطع نظر از پس آن و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کثیران و زنان و قرا
 و صباغ و عقاربلی اندازه داشته در شهر اصفهان گویا چهار صد کاروان سرالزمان خود داشته گویا زیاده از دو
 هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کردند بود که نه صد خردار برنج تقریری آنجا بود قطع نظر از
 کندم وجود حیوانات دیگر و کیاب بسیار و بخت آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجاره او بود و بکته او
 که در بر وجود داشت داخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در نزد داشت سالی دو هزار تا
 داخل آنها بود و تا اینکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان داخل آنها بوده مجمل سالی هفده هزار تومان
 مالیات دیوانی دہات آنجناب در اصفهان بود که هر یوان میرسید و رضوان آرامگاه و تملیق بسید فرمود که مال
 مالیات دہات شما میگیریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان
 باحوال خود باقی است سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و چرا سرشکن مجال دیگر میکنند سید فرمود من
 بان نمی شوم که مالیات دہات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدینند و این ظلم است و من راضی بان نخواهم بود بلکه خودم
 مالیات دہات خودم را میدهم و از بلاد و مہتمم اصهار از ایران و غیر ایران دجوه بران نقل میگردند و با اصفهان نیز

سید میروند و او فوراً بفقرا میداد و در زمانی قحطی در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است
داشت و در بین انداخته بصره تا شام میگردید و فیلی را بار کرده می آوردند سلطان بلا زمان حضور گفت که فیلی
برای ما می آورد پس نگاه کرد و فیلی را از اردو گزیدند و بجانب شهر میبردند سلطان استفسار کرد که فیلی کجاست
و بارش چیست بعرض اورسانیدند که این فیلی را تجار و ارباب دول بند برای حجة الاسلام فرستادند
و بارش تنخواه است که تجار بند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند
شد و چون فیلی را بنزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض
کرده و فیلی را برای سلطان فرستاد مجلاً دولت و ثروت سید در میان علمه امامیه از متقدمین و متاخرین کسی
نداشت بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و با عتقاد این فقیر مولف کتاب اینکه ثروت علم
الهدی بجز ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی یاد
آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود و قیمت پنجاه هزار تومان کتاب
داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کافه تیرمرد قرآن طلا و زری و دورق و بلبل و کهنه و تا آخر عمر کتاب میخرید
تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من مسجد او میفرستم و معالین و کسبه از هر جن در مسجد و ایام میام میباش
انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب
معالم بود بر تندیب طوسی و بعضی از کتب یا ضمیمه بود چون بعقبت پر چند سیم کران قیمت میکرد پس ما خود گفتیم این
کتاب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مولفین آنها ندارند بهتر آن است که آنرا ماه مبارک من تا آنوقت این کتاب را
نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش از آنتر خواهد داد و همیشه مواعظ بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد
بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر خراب رقم در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب را آورد در میان گفتگو بودیم که
مرحوم حجت الاسلام با آنجا آمده نشست و فهرست کتاب را دادید و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد
آن مرد پنج تومان آنها را قیمت کرد سید پنج تومان داد و آن کتابها را بلازمین سپرد که بجایه بپردازند من در شدت حرص آن
جناب در حیات کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من است و بنظر من اینست که حاکی سبب یا خط کرده باشد
یا مراد کتب در فن خاصی یا فوعی بخصوص باشد والا حیات کتب مولفه اسلامیه در این جز از زمان گویا از محالات عادی باشد
و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید سید شد
کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک و دیگر اسانز و رثه برداشته و با سبب شتار سید چند چیز بود یکی
توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او
از من است و ما کتب سید بلکه از او سوال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف میرزا قاسم چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب بر حجت باشد تقسیم کنید که در سجده شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم با او افتد
 کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصنهمان ساکن است او قابل از او بهتر نشاندن ندارم پس
 بجای حکم اصنهمان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده با عزت روانه طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کجاست پس
 از معرفت او کس فرستاد که با دوشاه شمار خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از
 زبها و تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب کردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت تا کم گفت که
 امثال امر سلطان لازم است و ما مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نیروم پس حاکم مایوس شد و مرتب
 را بسلطان عرض داشت و این مایه و وثوق سلطان کردید تا زمانیکه سلطان با اصنهمان آمد سید را بدیدن او برد پس
 سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد و آخر الامر سید گفت که چون اصرار
 مراستد ما اینکه فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخاستن سید سلطان بامین
 الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهش میکند که نقاره خانه سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم
 امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان با اصنهمان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضا مجلس سلطان
 بامین الدوله گفت که این سید آن سال سابق نیت اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب بنی
 الحقیقه او در زمان در اخلاق بود و شکیله و در اصنهمان شد در مدرسه چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد
 آن جا فهمید که سید مرد عالمی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که سبب او وقتی مدعی با مور مدرس شود
 لهذا امر بخرج او کرد بدون سببی و جهتی سید اقبال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کر باسی را در مجلس
 و مجلس بزر خود مقدم داشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند ملا علی نوری نیز بسیار سبب اشتراک آن
 بزرگوار شد و در مجلس سید را بزر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرف بر
 نمود و در کربلا، کینفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت
 سید و در سر او این حضرت سید الشهدا نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشا، خدمت سید رسید و پیش
 را بوسید و عرض کرد که بالفعل تنای آن دارم که در مدرسه مرا سرفراز کنید که آب گوشت و نانی همیا
 دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده میخواستی منزل تو نمی آمدم و جواب میگردم لیکن بعد
 الآن کاشف از بی قبیل و بی ساختگی و در پیشی است پس سید به راه او منزل آن شخص رفت و تعشی فرمود و بر
 نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشایخ مشایخ و فقها، نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ
 علی بن شیخ جعفر بود و مولف کتاب چند می بدرس او حاضر شد می گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیخ و بهمان
 هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاد تر از شهرت او است و اشتیاقش از فضیلت او

در احوال حاجی سید محمد باقر

کترست و اما سلطوت و سولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن است که با قلام در قراطیس وصف
 این مقام کنج چنانکه در اوصاف اسلاف اشرفش آید و لوکان البحر و اولکلمات ربی الایه نزول بابت و در بدو
 امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشترار بمولد و تقاره و ساز و دف مشتغال و شتند
 پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را گفتند و جس کردند تا اینکه طلب با خبر شدند
 امام جمعه را احبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از جس آنها بر آورده با اینکه نهایت قلیل اجته و بار یک کاتب
 کوتاه و ضعیف و نحیف بود و با بود که در روز تا نماز میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میخواند
 پس بمراعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بمان و صبح نماز ظهر را او میکرد بلکه تا نماز شام بمان و صبح
 داشت و غذا هم نمیخورد و کجا هی شربت بکنجین در او اسطر فر میخورد و کاتب هم نماز میخورد و این مایه تعجب و توفیق
 محمد شاه بنو تغتیر وارد اصفهان شد سید را استری سوار بدین اوجس نم نمود و سید علی نقی عرب بنابر عادت
 در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت
 دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بار و فته این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملك
 چون به تغیر من قشاه رسید محمد شاه گفت بقرین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی
 عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بمن جازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجه الاسلام در مسجد
 بید آباد تکبیر می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر تو اقل می شنیدند ای صلح
 سید ترویکتر بار و و شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها التمل ادخلوا مساکنکم لا یخلفکم سلیمان و جنوده الایه
 پس بیکه فدا لای اورد و از شکر و اعیان دولت همه فرورختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را بوسند
 اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بدین شاهی رسید این آیه را تلاوت
 کرد انما رسلا لک فرعون رسول الله فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحد و شریعه
 قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواله حکم تقبل فرمود بجهت تکلیف کرد که او را قتل کنند
 ابا کردند آخر خود بر خاست و منزهتی زد که تا شیری نگر و پس شخصی بر خاست و او را کردند زد و خود بر او نماز کرد
 در وقت نماز بخش کرد و در مدیاح او آن قدر از تصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک
 مصرعه از اشعار عرب که در مدیاح او ساخته اند انما الذی احتاج ما یجاءه بلفظ الذی میمانم چنانکه او حستیج بصلوات
 من هم استیج بصلواته و اتمام دارم و آنجناب هرگز بیدین و باز وید و میمان کسی نمیرفت و هرگز بیدین حاکم بلد رفت
 بله بیدین سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد
 در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب تلفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از آن